

گل کاشی زندگی دیگر داشت (تجلی طبیعت هنر و معماری کاشان در شعر سهراب سپهری)

پدیدآورنده (ها) : فطوره چی، مینو

علوم اجتماعی :: نشریه فرهنگ مردم :: پاییز و زمستان ۱۳۸۵ - شماره ۱۹ و ۲۰

صفحات : از ۱۴۵ تا ۱۵۶

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/253272>

دانلود شده توسط : معصومه ازقندی

تاریخ دانلود : ۱۴۰۰/۱۱/۲۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- راز طبیعت در شعر سهراب سپهری
- طبیعت گرایی در جهان بینی سهراب سپهری

عناوین مشابه

- افسون گل سرخ طبیعت گرایی در شعر سهراب سپهری
- نقش هنر کاشی کاری در تجلی معماری دوره صفویه
- تجلی شاعرانه طبیعت در شعر نیما یوشیج، سهراب سپهری و شفيعی کدکنی
- تجلی اسطوره و برخی از کارکردهای آن در شعر سهراب سپهری
- بازتاب معماری سنتی کاشان در اشعار سپهری
- تجلی هنر با رنگ رنگ طبیعت
- تجلی نیلوفر آبی در اشعار سهراب سپهری
- تحلیل یک تجربه آموزشی در دروس پایه معماری (مرجعیت طبیعت در تمرین رجوع به گل آفتابگردان)
- رابطه انسان و طبیعت در اندیشه و شعر معاصر مطالعة تطبیقی- جامعه‌شناختی شعر سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث
- بررسی نگاه عرفانی به طبیعت در شعر سهراب سپهری

گل کاشی زندگی دیگر داشت

«تجلی طبیعت، هنر و معماری کاشان در شعر سهراب سپهری»



سهراب در یک روز آفتابی پاییز ۱۳۰۷، حوالی ظهر در محله دروازه عطای کاشان، در خانواده‌ای اصیل و فرهنگی دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در باغ اجدادیش در کاشان که بسیار بزرگ و پر درخت بود گذراند. در شعر «صدای پای آب» که به انگیزه مرگ پدر و تسلی دادن به مادر سروده است، به بیان حسب حال خود، با مروری در ایام و احلام کودکی و نوجوانی، و سپس جوانی می‌پردازد. او با مردم زیسته و درد آنها را از نزدیک حس کرده بود. به انسانها عشق می‌ورزید و پاکی و صفای وجودشان را در می‌یافت و تحسین می‌کرد. روح

حساس و لطیف او در اشعار زیبایش که چون آب تروتازه است نمایان می‌شود. شعرش زنده و پویاست و طراوت و تازگی خاصی سروده‌هایش را از دیگران متمایز می‌کند.

کریم امامی در مقاله‌ای با عنوان «از آواز شقایق تا فراترها»، در نگاهی به شعر و نقاشی سهراب سپهری می‌نویسد:

«سهراب اندکی بیش از پنجاه سال با ما زندگی کرد. با نسلی که در دهه اول قرن به دنیا آمدند بزرگ شد و به مدرسه رفت و با ایشان در آرزوی ایرانی آزاد و آباد سالهای دبیرستان و دانشگاه را پشت سر گذاشت و با آنان طعم ناکامیهای سیاسی - اجتماعی را چشید. سپهری هنرمندی صادق بود که با حساسیتی بی نظیر تغییر و تحولات زمانه را لمس کرد و بر آنها شهادت داد، و از جمله نادرترین کسانی بود که توانست باموفقیت در دو زمینه نقاشی و شعر به خلق آثار بپردازد. نقاشی نبود که بر حسب تفنّن شعر هم بگوید. شاعری نبود که گهگاه هوس کند قلم‌مو به دست بگیرد. شعر و نقاشی او هر دو جدی و برخوردار از والاترین ویژگیهای هنری بود.»^(۱)



سپهری در اشعار خود گهگاه اشاره‌ای به نقاشیهایش دارد که معروفترین آنها همان چند خطی است که در شعر بلند «صدای پای آب» می‌خوانیم:

اهل کاشانم

پیشه‌ام نقاشی است

گاهگاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم به شما

تا به آواز شقایق که در آن زندانی است

دل تنهایی تان تازه شود^(۲)

او دنیایی با وسعت بی‌نهایت می‌طلبید تا در آن بال و پر بگشاید و روح کشف و ذهن بیدارش را جلا دهد و صفا بخشد، و حاصل این تلاش و مکاشفه را در هیأت دو نوزاد و خلفش - یعنی شعر و نقاشی - متبلور سازد.^(۳) شعرهای او هر یک گویی تابلویی است پرداخته دست یک نقاش چینی، که در آنها چشم‌اندازهای طبیعت، هر سنگ، هر برگ، هر سنجاقک، هر بوته و گیاه با دقت و اعجاب و ستایش و پرستش نقاشی شده است، و در کنار صخره‌ای از این منظره مردی نشسته است که در بیخودی خویش به تأمل در این مظاهر وجود مشغول است.^(۴) او زبان وزش نسیم، ریزش آب، خزیدن مارمولک، رویش گل، پرواز پرنده و سکوت سنگ را می‌فهمد و می‌تواند برای ما حکایت کند.^(۵) بین شعر سپهری و خود او

فاصله کم بود، و یا شاید بهتر باشد بگوییم اصلاً فاصله‌ای وجود نداشت. اگر در شعرش «یک برگ ریحان» موهبت بزرگی است، در زندگی واقعی سپهری نیز چنین بود.^(۶) زبان شعری سهراب، زبانی است تصویری (استعاری)، بدین معنی که به جای سخن گفتن (ادای جملات خبری) نقاشی می‌کند و به جای ارجاع و اشاره مستقیم، مجسم می‌کند.^(۷)

محمد حقوقی در مقایسه شعر نیما با سهراب می‌گوید: «البته که هنرمند را مهم هم این است و نه جز این: دید نو داشتن و جهان را از زاویه تازه نگریستن و در قابهای ویژه گرفتن. همان که نیما داشت و سهراب هم. دو شاعر ناظر، نگران در طبیعت انسان و گذران در طبیعت جهان. جهان آن که مرکزش «مازندران» بود و جهان این که «کاشان». آن، با سبز و آبی درختها و دریا، و این، با آبی و سبز کاشیها و صحرا. آن، نگران ناآرام آسمان ابریش، با مغزی با صدای موج خروشان، و این، نگران آرام حوضهای کاشیش، با گوشی با صدای پاک آب روان. دو سیراب از آبشخور صمیمیت، از سرچشمه منطقه‌ای که عرصه دیدگاه کودکی آنهاست. و وقتی که نخستین تصویرهای شعری محلی، در آینه چشمشان می‌افتد، تصویرهای مازندران آن و کاشان این، با واژه‌های ویژه و نشانه‌های خاص هر کدام جلوه گر می‌شود. و از این نظر کافی است که تنها به دو واژه «سفال» و «کاشی» در شعر سپهری اعتنا کرد که از کودکی چنان در ذهن او نقش بسته‌اند که حتی «انس» را نیز به هیأت «سفالینه» ای می‌بیند که از نفس انسان ترک می‌خورد،^(۸) و بدین ترتیب ظرافت و شکنندگی و حساس بودن انسان را مجسم کرده است، چنانکه در شعر «از روی پلک شب» می‌گوید:

دستهای، ساقه سبز پیامی را می‌داد به من

و سفالینه انس، با نفسهای آهسته ترک می‌خورد

و تپشهای من ریخت به سنگ^(۹)

و در شعر «آوای گیاه»، آسمان را به مانند سفالی می‌بیند که صبح از آن می‌تراود:

صبح از سفال آسمان می‌تراود

و شاخه شبانه اندیشه من بر پرتگاه زمان خم می‌شود^(۱۰)

در شعر «تراو» صد برگ نکه در سفالینه چشم می‌نشانند:

در سفالینه چشم «صدبرگ» نکه بنشاندم، بنشستم

آینه شکستم تا سرشار تو من، باشم و من جامه نهادم

رشته گسستم^(۱۱)

و در «متن قدیم شب» موسیقی اختران را از درون سفالینه‌ها می‌شنود:

در علفزار پیش از شیوع تکلم

آخرین جشن جسمانی ما به پا بود

من در این جشن موسیقی اختران را

از درون سفالینه‌ها می‌شنیدم.^(۱۲)

«تنهایی» را به شکل «چینی» ای می‌بیند که از گامهای ناآرام می‌شکند، و آن را از فرط رقت، لطافت، گرانبهایی و آسیب‌پذیری به چینی نشیبه می‌کند، تا لطافت و شکنندگی اش را برجسته سازد: (۱۳)

به سراغ من اگر می‌آیید
نرم و آهسته بیاید، مبادا که ترک بردارد
چینی نازک تنهایی من. (۱۴)

هنر یا صنعت ساختن ظروف و اشیای گلی پخته را سفالگری می‌گویند. معمولاً این ظروف و اشیاء را اگر بی‌لعب باشند «سفال» و اگر لعابدار باشند، برحسب گِل و لعابی که در آنها به کار رفته «بدل چینی» یا «چینی» می‌نامند. سفال را غالباً از گِلِ نَخَر (گِلِ آبرفتی)، یا از خاک رس می‌سازند. (۱۵) خاک کاشان که از جنس خاک رس و چسبنده است، مایه رونق سفالگری در این شهر کویری شده است. سهراب در شعر «شکست کرانه»، مجازاً از کاشان با عنوان سرزمین خاک رس یاد می‌کند و می‌گوید:

تابش چشمانت را به ریگ و ستاره سپار
تراوش رمزی در شیار تماشا نیست
نه در این خاک رس نشانه ترس
و نه بر لاجورد بالا نقش شگفت. (۱۶)

«بدل چینی» را از خاک رس معمولی ساخته و روی آن را با لعاب می‌پوشانند. سهراب در شعر «از روی پلک شب»، مهتاب را از نظر رنگ‌پریدگی و لطافت و فراگیری و پوشاندن همه اجزای طبیعت به لعاب تشبیه می‌کند:

... و تپش‌ها مان می‌ریخت به سنگ
از شرابی دیرین، شن تابستان در رگها
و لعاب مهتاب، روی رفتار
تو شگرف، تو رها، و برازنده خاک. (۱۷)

به راستی نه عجب، اگر «ترک خوردن» و «تراویدن» و «شکستن»، از جمله افعال غالب شعر سهرابند، و طبعاً برای شاعری که از کودکی با «سفال» و «کاشی» انس داشته است، این امری بدیهی است، آن هم انسی تا آن حد که حتی اگر از «تکه‌های پراکنده نگاه» خود می‌گوید، به اغلب احتمال، ناشی از دیدن مکرر سفالینه‌های شکسته‌ی است که هر تکه‌اش به گوشه‌ای پرت شده، و این خود یکی از نشانه‌های صمیمانه نگاه ویژه و تازه اوست که آموزگار دبستان دیدی دیگر است، در چشم‌انداز صمیمیتی دیگر، که به ما درس نگرش و بینش دیگر می‌دهد. (۱۸)

در شعر «صدای پای آب» سهراب، نیلوفر در تصویر سفال یا سفالینه ممثل می‌شود. او در این شعر زیبا به سفالینه‌ای از خاک «سیلک / Sialk» اشاره می‌کند:

اهل کاشانم

نسیم شاید برسد

به گیاهی در هند، به سفالینه‌ای از خاک سیلک. (۱۹)

«سیلک» که آن را به صورت سیالک، سی ارگ و سپید ارگ هم تلفظ کرده‌اند، نام تپه‌هایی است در چهار کیلومتری مغرب کاشان، که از نخستین مراکز تمدن و سکونت بشر ماقبل تاریخ به حساب می‌آید. در تمدن سیلک، هنرهای کوزه‌گری و فلزکاری پیشرفته‌ای به چشم می‌خورد. در نتیجه کاوشهای باستان‌شناسان در ناحیه سیلک، مقدار زیادی از ظروف سفالی قدیمی کشف شده است. (۲۰) باید دید «گیاهی در هند» در شعر فوق با «سفالینه‌ای از خاک سیلک» چه مناسبتی دارد؟ در اساطیر اقوام آریایی آمده است که: «چون اهریمن انسان را کشت، نطفه او بر خاک ریخت، زمین آن را نگه داشت، و پس از چهل سال گیاهی چون دو شاخه ریواس از آن روید. از این دو شاخه نرینه و مادینه، آدمیان به جهان باز آمدند.» پس «گیاهی در هند» همان ریواس است و من شعری نسب خود را به آن می‌رساند. طبق گفته رمان گیرشمن روی سفال منقوش به دست آمده از سیلک، که تصویر خدایان زروان و اهورامزدا است، نیلوفر هشت پر در قسمت خالی زمینه نقش شده است. با توجه به منطبق خاص شعر و استحاله درخت و گل و گیاه، می‌توانیم بگوییم که دو شاخه ریواس، در تصویر «گیاهی در هند» به صورت «نیلوفر هشت پر» در تصویر «سفالینه‌ای از خاک سیلک» در می‌آید. (۲۱)

کاشی‌سازی که به دنبال تکامل شیوه سفالگری ابتدایی و پیدایش هنر لعاب دادن به سفال به وجود آمده است به صورت هنری تزینی در ممالک اسلامی به اوج شکوه رسید. جلوه رنگ، که از خصایص کاشیکاری اسلامی است، با میل زیور دوستی شریان سخت سازگار بود. بدین سبب، یکی از خصایص برجسته معماری اسلامی، کاشیهای رنگارنگ و پرزبوری است که اطاقها، دیوارها، گنبدها و مناره‌های بناهای اسلامی را زینت می‌دهد. (۲۲) در ایران هنر، کاشی‌سازی مورد توجه عامه قرار گرفت و صفت مستغنی را به وجود آورد. این مصنوعات به مناسبت اینکه از کاشان به سایر بلاد فرستاده می‌شد، همه جا به اسم «کاشی» معروف و شناخته شد. (۲۳) سفالگران کاشان بیش از دیگر جاها در پی راهها و طرحهای تازه بودند. علاوه بر استفاده از رنگهای فیروزه‌ای و سبز جاندار و درخشان، از طرحهای انتزاعی و نزدیک به طبیعت در کاشی‌سازی و سفالگری استفاده کردند.

سهراب در تصاویر شاعرانه زیبا و رویایی اش در شعر «گل کاشی»، به نقش و نگار زیبای گل کاشی آبی، با ساقه‌های سیاه مارگونه که در تب و تاب رقصی نرم و لطیف زنده است اشاره می‌کند و در دنیای پر رمز و راز آبی خود معماری کاشان را در قالب سقفهای گنبدی، شیشه‌های رنگی پنجره‌ها، دیوارهای کاشی و دهلیزهایی با پنجره آجری مشبک، که از حوضخانه و حیاط نور می‌گیرد جلوه گر می‌سازد. شعر «گل کاشی» نشان دهنده دقتهای کودک کورچکی است که

بعدها کودک بزرگی با نام سپهری می‌شود:

باران نور

که از شبکهٔ دهلیز بی‌پایان فرو می‌ریخت

روی دیوار کاشی، گلی را می‌شست.

مار سیاه ساقهٔ این گل

در رقص نرم و لطیفی زنده بود

گفتی جوهر سوزان رقص

در گلوی این مارسیه چکیده بود

گل کاشی زنده بود

در دنیایی رازدار

دنیایی به ته نرسیدنی آبی

هنگام کودکی

در انحنای سقف ایوانها

درون شیشهٔ رنگی پنجره‌ها

میان لکهای دیوارها

هرجا که چشمانم بیخودانه در پی چیزی ناشناس بود

شبیه این گل کاشی را دیدم

و هر بار رفتم بچینم

رو یایم پرپر شد

نگاهم به تار و پود سیاه ساقهٔ گل چسبید

و گرمی رگهایش را حس کرد

همهٔ زندگی‌ام در گلوی گل کاشی چکیده بود

گل کاشی زندگی دیگر داشت

آیا این گل

که در خاک همهٔ رؤیاهایم روییده بود

کودک دیرین را می‌شناخت

و یا تنها من بودم که در او چکیده بودم

گم شده بودم؟

نگاهم به تار و پود شکنندهٔ ساقه چسبیده بود

تنها به ساقه‌اش می‌شد بیاویزد

چگونه می‌شد چید

گلی را که خیالی می‌پژمراند؟

دست سایه‌ام بالا خزید

قلب آبی کاشیها تپید

باران نور ایستاد

رو یایم پرپر شد (۲۴)

در شعر «شاسوسا» از شبکه‌های سبز سفالین دهلیزها تصویر می‌سازد:

در این دهلیزها انتظاری سرگردان بود

«من» دیرین، روی این شبکه‌های سبز سفالی خاموش شد. (۲۵)

حوضهای کاشی و پاشویه‌ها و فواره‌هایش در شعر سهراب جلوه گر می‌شوند و گوشه‌هایی

دیگر از معماری کاشان را به تصویر می‌کشند:

پاهای صندلی کهنه‌ات در پاشویه فرو رفته

درخت پید از خاک بسترت روییده

و خود را در حوض کاشی می‌جوید. (۲۶)

انسان مه‌آلود از روی حوض کاشی گذشت

و گریان سویم پرید. (۲۷)

بین، عقربکهای فواره در صفحه ساعت حوض

زمان را به گردی بدل می‌کنند. (۲۸)

سکوهای کاشی نیز در شعر «فانوس خیس» او نمایان می‌شوند:

بر سکوهای کاشی افق دور

نگاهم با رقص مه‌آلود پریان می‌چرخد (۲۹)

از ایوان و ستونهای مهتابی پوشیده از پیچک و نیلوفر و نرده ایوانها سخن می‌گوید:

ستونهای مهتابی ما را، پیچک اندیشه فرو بلعیده است.

اینجا نقش گلیمی، و آنجا نرده‌ای، ما را از آستانه به در برده است. (۳۰)

بام ایوان فرو می‌ریزد

و ساقه نیلوفر بر گرد همه ستونها می‌پیچد. (۳۱)

در شعر «شاسوسا» خود را چون اندوهی می‌یابد که بر بام گنبدی کاهگلی ایستاده است:

آن طرف سیاهی من پیداست:

روی بام گنبدی کاهگلی ایستاده‌ام، شبیه غمی

و نگاهم را در بخار غروب ریخته‌ام (۳۲)

«عادت» را به طاقچه‌ای مانند می‌کند که یادآور معماری خانه‌های قدیمی است:

زندگی چیزی نیست، که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود
زندگی جذبه دستی است که می‌چیند (۳۳)

کوبه‌های دایره‌ای شکل تو خالی و فلزی درها نیز تصویرساز شعری از او با نام «لولوی شیشه‌ها» است:

در این اتاق تهی پیکر
انسان مه‌آلود!

نگاهت به حلقه کدام در آویخته؟ (۳۴)

صنعت مسگری و قلم‌زنی نیز در تمام ادوار تاریخی، با سایر صنایع مهم و درجه اول کاشان هم‌دوش و برابر بوده و حتی در مواقع بحرانی هم مزایای صنعتی و شهرت جهانی خود را از دست نداده است. پروفیسور ادوارد براون می‌گوید: «بازار مسگرهای کاشان با صدای دائمی چکش که روی مس می‌خورد و کوره‌هایی که مس در آنها قرمز می‌شود، یکی از نقاط تماشایی مشرق زمین است. (۳۵) رنگ مس و کاسه مسین از دیگر تصویرهای شعری محلی، در آینه سروده‌های سپهری‌اند:

ماه رنگ تفسیر مس بود

مثل اندوه تفهیم بالا می‌آمد (۳۶)

مرکز تحقیقات متون علوم اسلامی

من

وارث نقش فرش زمینم.

و همه انحناهای این حوضخانه،

شکل آن کاسه مس

هم سفر بوده با من. (۳۷)

دمیدن سپیده را به ریزش نوازش نور در کاسه مسین تشبیه می‌کند:

نور در کاسه مس، چه نوازشها می‌ریزد

نردبان از سر دیوار بلند، صبح را روی زمین می‌آرد. (۳۸)

شعر سپهری جاده‌ای در طبیعت زیباست، او از طبیعت برای بیابان احساساتش الهام می‌گیرد. سپهری کودک کویر است و بیشتر ایام عمرش را در کاشان، شهر محبوب و زادگاهش گذرانده است. او بیش از هر کجا به کاشان دلبسته بود و ده سال پایان زندگی‌اش را بیشتر در کاشان و روستاهای اطراف آن به سر آورد. در شعر زیبای «در گلستانه»، ده کوچکی از دهستان قهرود بخش قمصر کاشان را توصیف می‌کند:

دشتهایی چه فراخ!
 کوههایی چه بلند!
 در گلستانه چه بوی علفی می آمد!
 من در این آبادی، پی چیزی می گشتم:
 پی خوابی شاید،
 پی نوری، ریگی، لبخندی
 پشت تیریزی ها
 غفلت پاکی بود، که صدایم می زد
 پای نی زاری ماندم، باد می آمد، گوش دادم:
 چه کسی با من، حرف می زد؟
 سوسماری لغزید
 راه افتادم
 یونجه زاری سر راه،
 بعد جالیز خیار، بوته های گل رنگ
 و فراموشی خاک
 لب آبی
 گیوه ها را کندم، و نشستم، پاها در آب:
 «من چه سبزم امروز
 و چه اندازه تنم هوشیار راست!
 نکند اندوهی، سر رسد از پس کوه
 چه کسی پشت درختان است؟
 هیچ، می چرد گاوی در کرد. (۳۹)

رنگها در شعر و نقاشی سپهری نیز دست چین شده از همان پهنه طبیعی زادگاهش کاشان است، از خاک بیابان و دامنه تپه و ستیغ غبار گرفته کوه و سبزه کنار جوی و خشت خام دیوار و آب برکه، هر رنگی که می بینم ابر گرفته از طبیعت و زادگاه کویری اوست. رنگهایی چون اخراپی، خاکی، آجری، قهوه ای، ارده ای، حنایی، گندمی، ماشی، خاکستری، دودی و...
 جعفر حمیدی درباره رابطه سهراب و طبیعت می گوید: «او شاعری است که طبیعت را خوب می شناسد، آب و گل و گیاه و درخت و سبزه و صحرا و کوه و دشت، در شعر او جان می گیرند و حرکت می کنند و در حقیقت کلام او، حرکت طبیعت و رقص اشیاء و تبسم واژه ها و انبساط و لطف تصویرها را در خود جمع کرده است. کلمات در شعر او زنده است و همه اشیاء طبیعت در سخن او، به سماع و پایکوبی برمی خیزند. (۴۰) سهراب در دامن طبیعت پرورش یافته و از کودکی با طبیعت بودن و در طبیعت محو شدن را تجربه کرده است. نام بسیاری از

گلها، گیاهان و درختان کاشان در تصاویر شاعرانه سپهری دیده می‌شود. پریدخت، خواهر سهراب می‌گوید: «سهراب در آغوش طبیعت زنده و ملموس و همگون با وجودش می‌بالید و سالها را پشت سر می‌گذاشت»، و نیز می‌افزاید: «گیاهان در زندگی کودکان ما جایی مهم و موثر داشتند ... ما تمام درختان و گیاهان را می‌شناختیم و با آنها انس و الفت داشتیم. درختان انار، خوشه‌های انگور، درخت عرعر، بید و ... و گیاهانی چون ختمی و پنیرک و گل همیشه بهار. (۴۱) سهراب در اشعارش از این گیاهان تصاویری شاعرانه می‌سازد، چنانکه از راز رشد پنیرک که گیاهی علفی و پایا و خودرو، با کرکهای دراز است سخن می‌گوید:

راز رشد پنیرک را

حرارت دهن اسب ذوب خواهد کرد (۴۲)

همه شعرها و نقاشیهایش از پهنه طبیعی زادگاهش دست‌چین شده‌اند. بید که در اکثر شهرهای کویری بر کناره جویها کاشته می‌شود، و در کاشان فراوان است، از درختهای مورد علاقه شاعر است:

سکوت، بند گسسته است

کنار دره، درخت شکوه پیکر بیدی (۴۳)

پریدخت سپهری می‌گوید: «باغ ما انارستان وسیعی داشت. معمولاً پیش از رسیدن کامل انارها کسی آنها را نمی‌چید، مگر وقتی که آناری ترکی برمی‌داشت. یکی از سرگرمیهای ما این بود که انار شکسته‌ها را با اشتیاق از لابه‌لای شاخه‌ها پیدا کنیم و بچینیم.» (۴۴)

سهراب به انارستان‌ها و چیدن انارها در تصاویری شاعرانه اشاره می‌کند:

من صدای وزش ماده را می‌شنوم

و صدای کفش ایمان را در کوچه شوق

و صدای باران را، روی پلک تر عشق

روی موسیقی غمناک بلوغ

روی آواز انارستانها. (۴۵)

* * *

تا آناری ترکی برمی‌داشت

دست فواره خواهش می‌شد (۴۶)

* * *

رمزها چون انار ترک خورده نیمه شکفته‌اند

جوانه شور مرا دریا، نو رسته زود آشنا (۴۷)

در شعر «سمت خیال دوست» از میوه گیاهی بیابانی که به اندازه توبی کوچک و پر از خار است و «تیغال» یا «تیغاله» نامیده می‌شود تصویری شاعرانه می‌سازد:

کاج نزدیک

مثل انبوه فهم

صفحه ساده فصل را سایه می زد

کومن خشک تیغالها خوانده می شد (۴۸)

همچنین به «خنج» یا «غنچ» که نوزاد حشره و یکی از آفات پنبه است که در کاشان فراوان می باشد اشاره می کند:

و اگر خنج نبود لطمه می خورد به قانون درخت

و اگر مرگ نبود، دست ما در پی چیزی می گشت (۴۹)

سهراب بهتر از هرکس لحظه های سراب گونه کویر زادگاهش را می شناسد، و در شور شاعرانه و ترکیبات کیمیا گرانه خود از آفتاب داغ، شنزارها و نمکزارها، شب های سیاه کویر، فریب سراب و شور آنها تصاویری دل انگیز می سازد:

آفتاب است و بیابان چه فراخ!

نیست در آن نه گیاه و نه درخت (۵۰)

و من روی شنهای روشن بیابان

تصویر خواب کوتاهم را می کشیدم

خوابی که گرمی دوزخ را نوشیده بود (۵۱)

طعم پاک اشارات

روی ذوق نمکزار از یاد می رفت

باغ سبز تقرّب

تا کجای کویر

صورت ناب یک خواب شیرین (۵۲)

بانگی از دور مرا می خواند

لیک پاهایم در قیر شب است (۵۳)

پایم خلیده خار بیابان

جز با گلوی خشک نکوبیده ام به راه

لیکن کسی، ز راه مددکاری

دستم اگر گرفت، فریب سراب بود (۵۴)

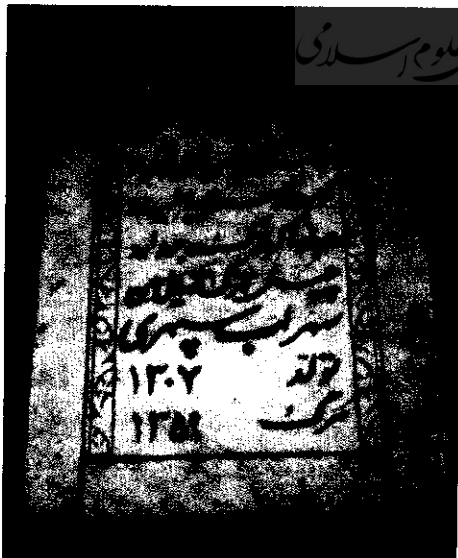
بیایید از شوره زار خوب و بد برویم

چون جویبار، آینه روان باشیم (۵۵)

و من مسافرم، ای بادهای همواره!

مرا به وسعت تشکیل برگها ببرید

مرا به کودکی شور آنها برسانید (۵۶)



خلاصه کلام آنکه، سپهری شاعری است واقع‌گرا، و در عرضه و نمایش واقعیت و حقیقت اشیاء و امور و محیط موفق بوده است.

یادداشتها

- ۱- پیامی در راه، ص ۳۴، ۳۵ / ۲ / هشت کتاب / ص ۲۷۳ / ۳ - سهراب مرغ مهاجر، ص ۶۵ / ۴ - پیامی در راه، ص ۲۹ / ۵ - همان، ص ۲۳ / ۶ - همان، ص ۵۲، ۵۳ / ۷ - نگاهی به سپهری، ص ۳۱۹ / ۸ - شعر زمان ما، ص ۵۲ / ۹ - هشت کتاب، ص ۳۳۴ / ۱۰ - همان، ص ۱۷۹ / ۱۱ - همان، ص ۲۵۳ / ۱۲ - همان، ص ۴۳۵ / ۱۳ - نگاهی به سپهری، ص ۳۳۴ / ۱۴ - هشت کتاب، ص ۳۶۱ / ۱۵ - دایرةالمعارف فارسی، ذیل سفالگری / ۱۶ - هشت کتاب، ص ۱۶۸ / ۱۷ - همان، ص ۳۳۴ / ۱۸ - شعر زمان ما، ص ۵۳ / ۱۹ - هشت کتاب، ص ۲۷۱ / ۲۰ - تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۱۷۹ / ۲۱ - نیلوفر خاموش، ص ۲۴ / ۲۲ - دایرةالمعارف فارسی، ذیل کاشی‌سازی / ۲۳ - تاریخ اجتماعی ایران، ص ۲۰۵ / ۲۴ - هشت کتاب، ص ۹۱، ۹۳ / ۲۵ - همان، ص ۱۴۰ / ۲۶ - همان، ص ۱۰۱ / ۲۷ - همان، ص ۱۰۲ / ۲۸ - همان، ص ۳۹۵ / ۲۹ - همان، ص ۸۰ / ۳۰ - همان، ص ۲۱۰ / ۳۱ - همان، ص ۱۱۹ / ۳۲ - همان، ص ۱۳۹ / ۳۳ - همان، ص ۲۹۰ / ۳۴ - همان، ص ۱۰۱، ۱۰۰ / ۳۵ - تاریخ اجتماعی ایران، ص ۲۷۱ / ۳۶ - هشت کتاب، ص ۴۵۱، ۴۵۰ / ۳۷ - همان، ص ۴۳۱، ۴۳۰ / ۳۸ - همان، ص ۳۳۴ / ۳۹ - همان، ص ۳۴۸، ۳۵۰ / ۴۰ - باغ تنهایی سهراب سپهری، ص ۶۰ / ۴۱ - سهراب مرغ مهاجر، ص ۴۱ / ۴۲ - هشت کتاب، ص ۳۲۶ / ۴۳ - همان، ص ۴۱ / ۴۴ - سهراب مرغ مهاجر، ص ۲۶ / ۴۵ - هشت کتاب، ص ۲۸۷ / ۴۶ - همان، ص ۵۴، ۵۵ / ۴۷ - همان، ص ۱۷۰ / ۴۸ - همان، ص ۴۵۱ / ۴۹ - همان، ص ۲۹۴ / ۵۰ - همان، ص ۲۵ / ۵۱ - همان، ص ۸۶ / ۵۲ - همان، ص ۴۵۳ / ۵۳ - همان، ص ۱۲ / ۵۴ - همان، ص ۳۴ / ۵۵ - همان، ص ۱۷۴ / ۵۶ - همان، ص ۳۲۷

منابع

- باغ تنهایی سهراب سپهری. حمید سیاهپوش، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
- پیامی در راه. داریوش آشوری و کریم امامی و حسین معصومی همدانی، تهران: طهوری، ۱۳۷۱.
- تاریخ اجتماعی کاشان. حسن نراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- دایرةالمعارف فارسی. غلامحسین مصاحب.
- سهراب مرغ مهاجر. پریدخت سپهری، تهران: طهوری، ۱۳۷۶.
- شعر زمان ما. محمد حقوقی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۵.
- نگاهی به سپهری. دکتر سیروس شمیسا، تهران: مروارید، ۱۳۷۶.
- نیلوفر خاموش. صالح حسینی، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱.
- هشت کتاب. سهراب سپهری، تهران: طهوری، ۱۳۷۹.